

گزارشی از برگزاری نمایشگاه کتاب کابل



سازیم؛ اما متأسفانه بنا بر دلایل مختلف، دولت افغانستان در تاریخ پساطالبان کشور، به این مهم توجه چندانی نکرده است. به هر حال، امیدوارم که با حمایت ناشران خصوصی، بتوانیم این کاستی‌ها را جبران کنیم.»

سپس رضا ملکی ریزن فرهنگی سفارت ایران در کابل، به ایراد سخن پرداخت و ضمن سپاس‌گزاری از دولت‌ها و نهادهای فرهنگی که در ممکن شدن این کار زحمت کشیده‌اند، ابراز امیدواری کرد که دولت‌های جمهوری اسلامی ایران و افغانستان در تلاش گسترش روابط فرهنگی اند. وی افزود که در این نمایشگاه به تعداد ۱۱۰ غرفه نمایشگاهی با حضور ۶۰ ناشر ایرانی و ۳۰ ناشر افغانستانی، به نمایش گذاشته شده که در آن حدود ۳۱۰۰۰ جلد کتاب مختلف وجود دارند. هم‌چنین او از اهدای صد هزار عنوان کتاب کمک‌آموزشی به دانش‌آموزان افغانستان در جریان برپایی این نمایشگاه خبر داد.

در این برنامه سید آقاسین فاضل سانچارکی، معین نشراتی وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان، به گسترده بودن پیوندهای مشترک ایران و افغانستان اشاره کرد و تأثیر فرهنگ مطالعه و کتاب‌خوانی را در توسعه فرهنگ کشور مهم دانست. او گفت که افغانستان حوزه تمدنی است که در طول چهار دهه، فعالیت‌های فرهنگی آن خاموش نشده است؛ بلکه

نمایشگاه علمی، فرهنگی، هنری و کتاب جمهوری اسلامی ایران، با همت رایزنی فرهنگی سفارت ایران در کابل، وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان به تاریخ ۱۳۹۶/۱/۲۳ هجری خورشیدی با حضور محمدرضا بهرامی سفیر ایران در کابل، دکتر عبدالله عبدالله رئیس اجرایی حکومت افغانستان و شماری از ناشران این دو کشور، در لیسسه غازی واقع در شهر کابل افتتاح گردید. این نمایشگاه دربرگیرنده کتاب‌های گوناگون، صنایع دستی، کارگاه‌های آموزشی داستان‌نویسی و خوشنویسی، موسیقی و نمایشنامه‌های کودکانه و شب‌شعر بود که برای یک هفته برگزار شده بود.

در برنامه گشایش این نمایشگاه، برخی از مقام‌های حکومتی و فرهنگی ایران و افغانستان نیز شرکت کرده بودند. البته دکتر عبدالله عبدالله رئیس اجرایی حکومت وحدت ملی افغانستان با ابراز سپاس‌گزاری از توجه بزرگان این دو کشور نسبت به ارزش کارهای فرهنگی و تأثیر آن بر افزایش زمینه دانش‌اندوزی، مدنیت پروری و کاهش میزان تندروری‌های برخاسته از نادانی و کم‌دانشی مردم، افزود: «این نمایشگاه فرصتی برای تبادل نظر، تعمق و گسترش روابط فرهنگی بین دو کشور دارای تاریخ و فرهنگ مشترک است. ما باید برای تقویت درک این ارزش‌ها، زمینه چاپ و نشر کتاب و گسترش فرهنگ کتاب‌خوانی را در جامعه فراهم



شماری از نویسندگان و فرهنگیان کشور، آن را زنده نگه داشته‌اند.

سپس احمد ولی مسعود رئیس بنیاد شهید مسعود گفت: «ما فعالیت‌های این حوزه تمدنی را با کشور ایران از سر گرفته‌ایم؛ ولی متأسفانه گفتمان همدلی و هم‌زبانی در این کشور اندک و محدود است و تیکه داران قومی و دینی می‌خواهند که کشور ما را به عقب برگردانند؛ بنابراین، ما از مقام‌های حکومت جمهوری اسلامی ایران خواهشمندیم که در برگزاری همچو برنامه‌های فرهنگی در افغانستان بیشتر توجه کنند.»

بخش دیگری از برنامه‌های این نمایشگاه، اجرای موسیقی زنده بود که برای اجرای آن، تیمی از موسیقی کلاسیک ایران نیز حضور داشت. این تیم پنج‌نفری با اجرای دو پارچه موسیقی زیبا و کلاسیک ایرانی، مخاطبان‌شان را به وجد آوردند و حس نوستالژیک را در آن‌ها برانگیختند. هم‌چنین این نمایشگاه شامل کارگاه‌های آموزشی خوشنویسی و داستان‌نویسی بود که در جریان یک هفته، شمار زیادی از فرهنگیان جوان در شهر کابل، به فراگیری آن‌ها می‌پرداختند. آموزگار ایرانی از شناسایی استعدادها و ویژه در خوشنویسی و داستان‌نویسی در افغانستان، خرسند و شگفت‌زده شده بود و گفت: «امیدوارم که مقامات فرهنگی بتوانند زمینه شکوفایی این استعدادها را در افغانستان و ایران فراهم سازند.»

راضیه تجار داستان‌نویس ایرانی در پایان برگزاری سه دوره کارگاه آموزشی قصه‌نویسی هم‌زمان با جریان نمایشگاه مشترک کتاب افغانستان و ایران در کابل گفت که در این کارگاه‌های آموزشی شاهد جوانان صادق و مستعدی برای داستان‌نویسی بوده است که در صورت فراهم‌سازی زمینه پرورش آنان، آینده درخشانی برای داستان‌نویسی افغانستان رقم خواهد خورد. خانم تجار که سابقه سی‌ساله در داستان‌نویسی دارد و برخی از داستان‌هایش برنده جایزه‌های ادبی در ایران شده‌اند، درباره این کارگاه آموزشی افزود که این صنف‌ها در مدت یک هفته و هر روز چهار ساعت برگزار می‌شد که به دلیل علاقه زیاد شرکت‌کنندگان، برخی از روزها تا شش ساعت نیز به درازا می‌کشید؛ اما متأسفانه فضای سیاسی اینجا باعث سیاست زدگی این جوانان شده، چنان‌که گاهی گرایش‌های سیاسی اذنان پاک و صادق آنان را به سمت‌وسوی دیگری می‌برد. حیف است که این استعدادها در مسیرهای دیگر و نامناسب قرار بگیرند.

او هم‌چنین اضافه کرد که به‌کارگیری گوشی همراه و «لپ‌تاپ» توسط این فراگیران برای یادداشت‌برداری در جریان آموزش داستان‌نویسی، او را شگفت‌زده و امیدوار کرده است؛ چون این مسئله نشان‌دهنده تمایل آنان به تجدد و نوگرایی در فرایند آموزش و پرورش است. البته خانم تجار از تأثیر فرهنگی مهاجرت شماری از این جوانان به ایران نیز یاد کرد و این موضوع را یک عامل مثبت در انگیزش آن‌ها نسبت به برنامه‌های ادبی دانست. در پایان، او به پیوند دیرینه و گسترده فرهنگی میان افغانستان و ایران اشاره کرد و برگزاری چنین برنامه‌ها را در تحکیم روابط فکری و فرهنگی جوانان این دو کشور اثرگذار و ارزشمند دانست. او ابراز امیدواری کرد که مقام‌های ایرانی این زمینه را در ایران و افغانستان فراهم خواهند کرد. هم‌چنین خانم تجار از استقبال گرم شهروندان افغانستان از برگزاری این نمایشگاه و تلاش‌های همکاران ایرانی و افغانستانی در این شرایط دشوار افغانستان، سپاس‌گزاری کرد.

در این نمایشگاه با آنکه کتاب‌های گوناگون، کتاب‌های ویژه کودکان، چیزی که در افغانستان جایش خالی است، حتی صنایع دستی شهروندان ایرانی به نمایش گذاشته شده بودند. برنامه‌های فرهنگی و هنری دیگر مانند خوشنویسی، داستان‌نویسی، موسیقی و شب‌شعر نیز در این نمایشگاه پرداخته شد. چنان‌که به مناسبت بزرگداشت از عطار نیشابوری، شاعر عارف و نامدار قرن ششم هجری قمری، محفل شب‌شعر عطار نیز در این نمایشگاه برگزار شد. در این برنامه مسئولان برگزاری نمایشگاه علمی، فرهنگی، هنری و کتاب جمهوری اسلامی ایران در کابل، به حیدری وجودی یکی از شاعران عارف مشرب و مولوی‌شناس افغانستان، تدیس پیش‌کسوت زبان و ادبیات فارسی را اهدا کردند. مهدی قزلی دبیر جشنواره شعر فجر ایران، از کارنامه ادبی حیدری وجودی در حوزه زبان و ادبیات فارسی ستایش کرد و گفت که او از سرمایه‌های ادبیات فارسی به شمار می‌رود.

رضا ملکی رازین فرهنگی سفارت ایران در کابل و مهدی قزلی دبیر جشنواره شعر فجر ایران، روح‌الامین امینی و عقیف باختری را که در جشنواره شعر راه یافته بودند تقدیر کردند. در محفل شب‌شعر عطار، شماری از شاعران افغانستان نیز شعر خواندند و گروه موسیقی سنتی «راز» که از ایران آمده بودند، نیز با اجرای زیبایشان به گرمای آن محفل افزودند. اداره نشریه

گزارشی از شب شعر جوان و نمایشگاه کتاب در خانه فرهنگ افغانستان



برگزاری شب شعر جوان، فرصت خوبی بود تا فرهنگیان لحظه‌ای پای دغدغه‌های عاطفی شاعران بنشینند و با این فرافکنی‌ها، دغدغه‌های عاطفی - اجتماعی خویش را بیرون بریزند تا لحظه‌ای احساس آرامش کنند.

برنامه با گرداندگی علی یعقوبی آغاز شد. بانوان و آقایان شاعر، یکی یکی به سخنرانی رفتند و شعر خواندند: محمد باتوری، محمدانور ظفری، هادی میران، بنیاد امید، مرتضی برلاس، ترنم سعیدی، مصطفی هزاره، سعادت موسوی، شمس نظری، علی مشعل، انوش جاوید، آریایی منش، عبدالغفور محمدی، قاسم راهب و...؛ اما طنزهای جالب و زیبای شریف وطن دوست در میان برنامه، گل‌های تبسم را بر زمین تفتیده لبان حاضران، شکوفا ساخت. او طنزهایی با مایه‌های سیاسی - اجتماعی، با بیان انتقادی ارائه کرد، چیزی که درون مایه و پیام شعرهای بیشتر شاعران را نیز تشکیل می‌داد.

هادی میران پیش از خوانش شعرهایش، سخنانی درباره‌ی وضع نامناسب ادبی کشور ارائه کرد و از مقامات و نهادهای مسئول خواست

پنج‌شنبه ۱۵ ماه سرطان ۱۳۹۶، هنگام غروب، شماری از شاعران جوان با چهره‌های خسته و دل‌های زنگار گرفته‌شان در نفس گرم جاده قدم می‌زدند و رهسپار خانه فرهنگ افغانستان در غرب کابل بودند. این خانه در واقع پاتوق فرهنگیان این سرزمین است که در این آشفته بازار فرهنگی، مرتب برنامه‌های فرهنگی برگزار می‌کند و ما را به افق روشن‌تری از آینده هنر و ادب این جامعه سیاست زده و ناامن امیدوار می‌کند.

با توجه به رخدادهای ناگوار چند ماه اخیر در کابل و شماری از ولایت‌های دیگر در کشور که قربانی‌های فراوان از مردم گرفته است، اینک تمام شهروندان، به‌ویژه فرهنگیان و شاعران که عاطفی‌ترند، در حالتی از نومییدی و خستگی به سر می‌برند؛ بنابراین در این اواخر هیچ بهانه و زمینه‌ای برای دل‌خوشی و شاد زیستن آن‌ها فراهم نبوده تا لحظه‌ای در حوضچه اکنون آب‌تنی کنند و غبار چشم‌های انتظارشان را بشویند. در حالی که سال‌های پیش‌تر، برنامه‌های ادبی از سوی نهادهای گوناگون فراوان برگزار می‌شد. شاعران و فرهنگیان گرد هم می‌آمدند و به درد دل‌های همدیگر گوش می‌دادند؛ اما در فضای فرهنگی امسال،



امسال برمی‌گردم / می‌رسد آن میوه‌های کال، برمی‌گردم.»
مرتضی برلاس از شاعرانی بود که در این برنامه این شعر خواند که
چند مصرع آن را با هم می‌خوانیم: «دمبوره، گردی مغزت / همانند مغز
من / آواز تو / در دلم / و انگشت‌هایی که بر سرت می‌کوبند / ملامت
میدام من / دنگ، دنگ تو / زنگ زنگ دلم را می‌ساید / وقتی زیرویم
می‌کتی / زیرورو می‌شوم...»

شاعر بعدی انور ظفیری است که شعر اروتیک و عاشقانه‌اش را برای
حاضر خواند که چنین شروع می‌شود: «من فتح می‌کنم وطنت را، اجازه
هست؟ / جغرافیای گرم تنت را، اجازه هست؟»
حاضران در برنامه، با شعرهای بانو ترنم سعیدی و دیگر شاعران
جوانی که نام‌هایشان قبلاً ذکر شدند، سهم خویش را از لذت شعرهای
عاشقانه و اعتراضی اجتماعی بردند و با شنیدن طنزهای جالب شریف
وطن‌دوست، لحظه‌ای کف زدند و خندیدند. سرانجام برنامه صرف
عصرانه و تماشای نمایشگاه کتاب پایان یافت.

اداره نشریه

تا نگذارند که نابسامانی‌های سیاسی - اجتماعی بر هنر و ادب جامعه
ما سایه افکند و باعث بی‌انگیزگی آفرینش‌گران هنری ادبی شود. او با
تأثر و تأسف از خاطرات یکی از دوستانش یاد کرد که روزگاری جوانی
سرشار از انرژی و امید بود؛ اما متأسفانه سنت‌های مزخرف اجتماعی
و مشکلات اقتصادی باعث شد که شکست عاطفی‌اش او را به مرض
اعتیاد گرفتار کند و اکنون به زیر پل سوخته کابل دارد زندگی‌اش را دود
می‌کند. میران به‌پاس رفاقت و درک وضع ناگوار او، شعری را با مطلع:
«میان قصاب مرگ آرزو افتاده تصویری / کشیده دست
خونین هیولایی به زنجیرش» با گلوی بغض گرفته‌اش دکلمه کرد.
هرچند که بسیاری از شاعران شعرهای اعتراضی اجتماعی خواندند؛
اما برخی این شاعران جوان کماکان عاشقانه‌هایشان را دکلمه کردند تا
دمی، زنگار دل‌تگی‌ها زده شود. یکی از آن‌ها شمس شمیسا نظری
بود که شعرش این‌گونه شروع شد: «برگ از نگاه سرد درختان سقوط
کرد / پاییز پیش پای زمستان سقوط کرد.»

بنیاد امید نیز چند پارچه غزل و دوبیتی‌های عاشقانه‌اش را به خوانش
گرفت که بیتی از آن شعرها را با هم مرور می‌کنیم: «غم مخور تا آخر



در جستجوی من

گزارشی از نمایشگاه نقاشی علی اخلاقی

علی توانا

تکنیک‌هایی است که در نقاشی نو وجود دارد. استفاده از فیگور، رنگ‌آمیزی، نشانه‌ها و لایه‌های پنهان آب‌سترک که روایتگر دغدغه هنرمند و تأمل آن در مورد «خود» و هویت خود است. جستجوی من و تأملی بر آن «من» هنرمند. با این تأمل و ژست متفکرانه، هنرمند مخاطب را به فکر و اندیشه وامی‌دارد. فکری که ما را با «من» هنرمند روبه‌رو می‌کند و وامی‌دارد تا به این متن روبه‌رو، تأمل کنیم، سوای زندگی دیگر هنرمند که به قول خودش بر روی ورق است.

با ورق زدن لایه‌های پنهان و خوانش استعاره‌ها، می‌توان تا حدودی به نشانه‌های موجود در این نقاشی‌ها پی برد. نشانه‌هایی که حکایت از یک هویت فرهنگی و تاریخی هنرمند دارد و حالا ما با آن روبه‌رو هستیم و فصل‌های زندگی‌اش را مرور می‌کنیم. آغاز سردرگمی، خطوط نامکمل، پایان‌های بی‌پایان و رنگ‌ها... چون داستانی است با پایان باز. نقاشی‌های اخلاقی تا حدودی به خودنگاره‌های رامبرانت نقاش هالندی، نزدیک است و می‌توان آن را در زمره کارهای سمبولیک و رئال، اما با ایده خاص دانست. نقاشی‌های اخلاقی آمیزه‌ای از این سبک‌ها است: سمبل و نشانه‌های موجود، زندگی واقعی، سوررئالیست و آب‌سترک‌های پیچیده در هم.

«زندگی شروع می‌شود از جایی که نیک است در نظر تو! در میانه راه، در بین رنگ‌های پریده گم می‌شوم، آیا من به رنگ‌ها، به دیوارها و تمام انبساطی سرگردان شبیه‌ام؟»

می‌خواهم شروع کنم در صفحه‌ای جدید، اما من حبس شده‌ام در یک ورق.

مرور می‌کنم و خط می‌زنم چیزی را که زندگی کرده بودم.

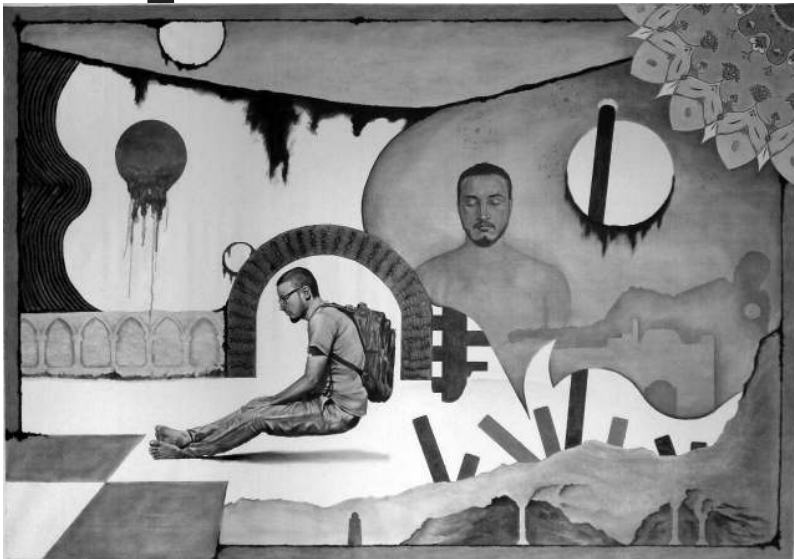
من بارها و بارها بر روی ورق زندگی کردم؛

مثل لایه‌های رنگ‌های افتاده روی زندگی...»

«من، علی اخلاقی» عنوان نمایشگاهی از آثار علی اخلاقی، دانش‌آموخته رشته هنر دانشگاه کابل، پنجشنبه ۱۹ ثور ۱۳۹۶ در خانه فرهنگ به مدت یک هفته برگزار شد. این مجموعه شامل دوازده تابلو می‌شد که هنرمند در یک سال و چندی خلق کرده است و به نمایش گذاشته بود. دوازده نقاشی، استعاری از دوازده ماه که به یک معنی یک‌سال زندگی هنرمند را دربر می‌گیرد.

نام نمایشگاه و تعداد آثار به نمایش گذاشته شده، سرشار از استعاره‌ها و نشانه‌هاست. نشانه و رمزی که در زندگی ما وجود دارند و معنا می‌یابند. آنچه در این نقاشی‌ها برجسته است و چشم‌نواز، استفاده از

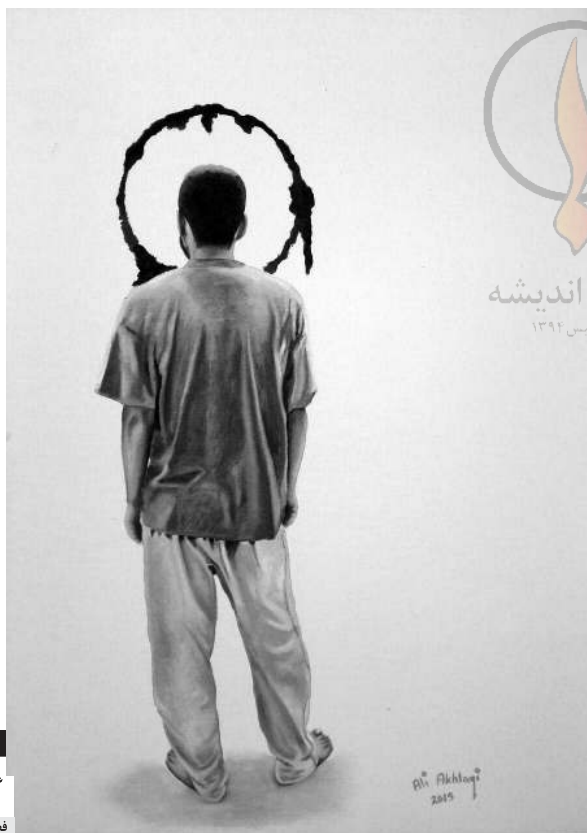




پل‌سزان در اواخر زندگی خود می‌نویسد: هیچ‌کس خودش را کاملاً به گذشته برنمی‌گرداند، بلکه تنها ارتباطی جدید با آن برقرار می‌کند. آن چیزی که با مشاهده تابلوهای اخلاقی می‌توان آن ارتباط جدید را یافت. ارتباط جدید و در جستجوی این هویت جدید با تأمل بر آن و خطوط نامکمل این تکامل هویتی. از اولین تابلو که هنرمند را در دهنه‌ای غاری نشان می‌دهد تا آغاز فصل جدید زندگی و ادامه این راه: رواق‌ها، خط‌کش، آئینه، زینه و دیگر اشکال هندسی در این نقاشی، آن چیزهایی که به ما می‌گوید تا حقیقت بیرون از خود را جستجو کنیم یا شاید هم به آن هویت جدید خود و «من» بازگردیم؛ اما قطعاً این بازاندیشی، اندیشیدن برای آغاز جدید است. سوژه تمام این نقاشی‌ها، به‌جز آخرین قطعه، هنرمند را نشان می‌دهد که متفکرانه یا به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم می‌اندیشد که با گره و وصله زدن با نشانه‌های موجود، می‌توان بین این دو، علی اخلاقی و «علی اخلاقی نقاش» پل زد و فهمید.

به باور نگارنده این سطور، فیگورهای متفکرانه و لایه‌های پنهان در این مجموعه، نشان از تقلاي هنرمند دارد تا به آن سبک خاص خود و یا حداقل سبک مشخص و پختگی برسد که در آن موفق خواهد بود. لایه‌هایی که در نقاشی‌های دوم آن عریان‌تر است و می‌توان آن هویت و جستجو را با گذشته فرهنگی و تاریخی بهتر فهمید و تعلق هنرمند را با گذشته‌اش احساس کرد. بودای بامیان، دره اژدر، گل‌های دستمال خامک‌دوزی، دروازه‌ها و نشانه‌های تاریخی که هنرمند را پوشش می‌دهد و کادر نقاشی‌هایش را تشکیل می‌دهند. دقت، وسواس و تأمل را می‌توان در انتخاب سوژه و خلق آن دید.

جدا از ترکیب‌ها، رنگ‌ها و نشانه‌های فرهنگی - تاریخی، فضای سفیدی که در اکثر این تابلوها وجود دارد، اشاره‌ای است به اندیشه جان‌لاک که ذهن انسان‌ها چون کاغذ سفید است و در فرآیند تجربه و آموزش پر می‌گردد. این روند اشاره‌ای است به آن جستجوی هنرمند. خطوط نامکمل آخرین قطعه‌ای از این نمایشگاه: خطوطی که در روند زمان تکامل می‌یابد و هنرمند به آن هویت می‌رسد و به‌صورت مستقیم به مخاطب این جستجو را بازگو می‌کند. جستجوی هویت، نقطه مشترک تمام این آثار است. آثاری که ردی از هویت فرهنگی و تاریخی نقاش را می‌توان در آن دید. با آرزوی توفیق بیشتر برای اخلاقی‌گرایی.



پل یاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۱



رونمایی کتاب «یادداشت‌های میثم»، ۱۴ ثور ۱۳۹۶

حسین ارزگانی

بودند که خاطره‌ای از خود برجای بگذارند. همه کسانی که دست به قلم می‌برند، به دنبال این هستند که خودشان را در ذهن فراموشی‌پذیر زمان تحمیل کنند.

ما در دهه‌های گذشته حادثه‌های بسیاری را در این سرزمین از سر گذرانده‌ایم. حادثه‌های تلخ انسان‌کش را. ما ذهن زمین و زمان را رنجانده‌ایم؛ اما در این میانه هر چه بوده است، همیشه فکر کرده‌ایم که حقیقت ماییم و ناحقیقت دیگرانند. این پندار کج‌مدار گاهی همه انسان‌ها را به سوی حقیقت ناواقع می‌برد. همین است که بسیاری از کارهای انسان را در زمین توجیه‌پذیر می‌سازد. ما نسلی که امروز تنفس می‌کنیم نسلی را پشت سر گذرانده‌ایم؛ نسلی که هرطوری بوده‌اند تاریخ خودشان را رقم زده‌اند. حالا ماییم که بتوانیم تاریخ خودمان را آن‌طوری که می‌خواهیم، رقم بزنیم. در این میانه نیازی به گذشته داریم. گذشته چند دهه‌ما، گذشته‌ی پر حادثه‌ای است؛ گذشته‌ای که زمان و باد و باران‌ها به زودی نمی‌توانند از خاطره‌ی زمین بشویند؛ تلخی‌هایی که اگر از ذهن انسان‌ها محو شوند، در ذهن زمان می‌مانند، در ذهن سنگ و کوه و درختان.

حالا ما نسل کهن را کم‌کم از دست می‌دهیم؛ نسلی که کم‌تر خاطره‌های‌شان را نوشته‌اند، نسلی که کوه‌به‌کوه دیده‌اند به دنبال آرمان‌هایی که برای نسل‌های بعد از خودشان به ارمغان بگذارند؛ همان نسلی که امروز قد کشیده‌اند؛ خرامان.

آن‌ها نسلی بودند و هستند؛ نسلی که شاید در شب حادثه اصلاً قلم نداشتند که بنویسند و یا نفیر گلوله‌ای اجازه نداده است که دستی به روی کاغذی بچرخد.

من این سیاهه را به بهانه «یادداشت‌های میثم» می‌نویسم.

انسان‌ها می‌آیند و می‌روند. حادثه‌ها اتفاق می‌افتند و روی به فراموشی می‌برند. زمان می‌گذرد و همه چیز را با خود می‌برد، هم انسان‌هایی را که سبز زیسته‌اند و هم انسان‌هایی را که سیاهی را پرستیده‌اند. زمان می‌گذرد و باران‌ها و رودخانه‌ها خاطره‌های سبز را و خاطره‌های سرخ و سیاه را با خود شسته می‌برند و از آن‌ها تنها حسی برجای می‌ماند؛ حسی که می‌تواند الگوهای نسلی در زمین شود و همین‌طور برش‌های تفری که یک نسل را به دخمه‌های مرگ و نیستی بکشانند. انسان موجود فراموشکاری است. شاید این راز نیک‌زیستی‌اش باشد و شاید راز بدزیستی‌اش در زمین؛ به راستی ما از دیروزمان چه خاطره‌ای در حافظه داریم؛ مگر نه این است که هر چه از دیروزمان دور می‌شویم خاطره‌ها محو و گنگ می‌شود، هاشور نامفهوم که هرگز چهره‌ها و حادثه‌ها را نمی‌توان شناخت. همین اینک به حافظه‌مان برگردیم، گذشته‌ها محو شده است؟ حادثه‌ای پشت حادثه‌ای. داغی پی‌داغی. گذشته‌هایی در جنگ و تفنگ و مغشوش. کشتگانی که کم‌کم چهره‌های‌شان از ذهن می‌روند، آهوان دونده‌ای هستند انگار. همین است که باید کاری کرد.

انسان از دیرگاه به این رازی برده است که باید کاری کرد. از همین روی بوده است که انسان‌های باستانی نقش‌دستان‌شان را در دل کوه‌سنگ‌ها نقش کرده‌اند. اوایی که دستانش را در دل کوه گرفته و به گردش رنگ پاشیده است، به دنبال جاودانگی بوده است. آن‌هایی که در «لاسکو» به نقاشی روی آورده بودند به دنبال جاودانگی بوده‌اند؛ به دنبال گریز از چنگال فراموشی زمان و دور شدن از رازی که آن‌ها را گم می‌کند و تنها حسی از صداها، قدم‌های‌شان، ترانه‌ها و عشق‌های‌شان در کوه و کمر باقی می‌ماند، در سنگ و کوه. راز کتابت انسان هم همین بوده است. دیگر هیچ علتی را نمی‌توان یافت. انسان‌های اولیه به دنبال این



بود. او به صراحت گفت که نسل پیش از ما، نسلی را سوزانده است. مثلاً میثم را اگر به سنگرها نگه نمی‌داشتی، او با سواد می‌شد و قطعاً دنیا را تکان می‌داد. پس ما نسل فرصت‌کش را پشت سرمان داریم که هنوز هم نفس می‌کشند و فرصت‌ها را از بین می‌برند؛ اما نماینده نسل قدیم، عزیزالله شفق حرف‌های معلم عزیز را رد کرد. او استدلال کرد که نسل حالا حاصل تلاش‌های نسل قبلی بوده و هست؛ این که امروزه قد و بالایی در عرصه دانشگاه‌ها و مطبوعات و پژوهش دارند؛ محصول زحمات و تهداب‌گذاری‌هایی است که توسط نسل دل‌سوز و آرمان‌گرای قبلی بی‌ریزی شده بود و حالا حاصل داده است. علی‌امیری در باب خاطره‌نویسی سخن گفت و این که کاش همه سنگرداران ما می‌توانستند دست به قلم ببرند و ریز و درشت حوادث سال‌های بوران و طوفان را می‌نوشتند.

در این جلسه اگر از محتوای کتاب حرفی به میان نیامد، که همه مخاطبین شدیداً انتظارش را می‌کشیدند، آن قدر مفید بود که ما را به خاطره‌های زمان‌های از دست‌رفته حساس‌تر کند.

یادداشت‌هایی که همین روزها به چاپ رسیده‌اند. خاطرات مبارزات سال‌های مقاومت و نبرد او برای جاودانگی. او توانسته است خودش را به جاودانگی نزدیک کند. اثری از خودش به جای گذاشته است. یادداشت‌های نبردهایش را در مقابل آن‌چه که خلاف ایده‌آل‌های انسانی‌اش می‌دانسته است. بسیاری از هم‌نسلان او شاید خاطره‌های‌شان را نوشته باشند و در پستی گذاشته باشند. بسیاری هم شاید هرگز ننوشته باشند و خاطره‌های تلخ‌شان چنان زخم‌های ناسوری در آشوبند. حالا ما اگر زمان را از دست بدهیم، همه راویان حوادث چند دهه گذشته کم‌کم از دست خواهند رفت و زمان با خودش خواهد برد. ما دیگر می‌شویم انسان‌هایی که از چند دهه خودمان تاریخ نداریم، اگر داریم هم، پراکنده و مغشوش؛ واقعیت‌هایی که ناواقعیت‌اند. زمان می‌گذرد و همه چیز را با خود می‌برد و تنها از عشق حسی باقی می‌ماند مغشوش.

در جلسه رونمایی «یادداشت‌های میثم دو تیب زبان به سخن آمدند؛ نماینده نسل جوان، معلم عزیز از دنیا و مافیها و نسل جهادی گلایه‌مند



زنان افغانستانی و هنر

گزارشی از اجرای پرفرمنس حبیبه علیزاده

حوریه بیانی



به مهارت‌های اجتماعی دارند. زندگی زنان را می‌توان در قالب زندگی سنتی، زندگی فراسنت و پیشا مدرن و زندگی مدرن تقسیم‌بندی کرد. زنان ما به ارزش‌های دوران سنتی پایند هستند و به طور نمونه عقیف بودگی زندگی سنتی برای شان رضایت‌بخش است و تمایل به حفظ آن عناصر مفید دارند. اما به طور گزینشی از اموری که به نظرشان در زندگی مدرن جذاب و مفید است استفاده می‌کنند؛ غافل از این‌که مدرنیته اشتباهی زیادی در ایجاد تغییر دارد و اگر نتوانیم بدیل داشته باشیم، گرفتار تبعات منفی آن در حیطه خانواده خواهیم بود. حبیبه، به این مسأله هم توجه داشته است. او با استعاره قفل و کلید، می‌خواهد به ما بگوید: بستن دست و پای زن، در هر دوره‌ای می‌تواند اتفاق بیفتد، گاهی با سنت و گاهی با ادعای زندگی مدرن. همچنان که سنت قبیله‌ای، مانع رشد اجتماعی زن می‌شود، ادعای جهان‌شمول مدرن نیز چنین است. او فرهنگ و جغرافیای تربیتی و فرهنگی و حتی نکات مثبت آن را به سخره می‌گیرد و آرمان زن غربی را به عنوان آرمان همه زنان معرفی می‌کند، در حالی که نمی‌توان به راحتی الگوی واحدی برای زندگی زنان برشمرد.

زنان افغانستان قوانین متضادی را نسبت به خودشان در طی بیست سال گذشته، تجربه کرده‌اند. از محدودیت‌های شدید دوران طالبان تا قوانین ظاهراً مدرن دوران پساتالبان، هیچ‌کدام نتوانسته‌اند، قفل‌های زندگی آنان را باز کنند. زیرا اگر مردم نخواهند، هیچ‌گاه پوسته ظاهری قانون نمی‌تواند بر جریان فرهنگی بین مردم تأثیر شگرف داشته باشد. ما نیازمند تربیت نسلی معتدل بین دو تجربه افراط و تفریط هستیم.

نقش‌های زنانه در حال تغییرات آرام هستند؛ اما حبیبه از دیگران کمک می‌خواهد تا بتوانیم همه با هم «قفل»‌های زندگی زنان را باز کنیم. تغییر در زندگی زنان افغانستان، مستلزم تلاش همه است. زن به تنهایی نمی‌تواند از هزارتوی تاریک سنت و رسم درآید. اما اگر همه، خصوصاً مردان افغانستان، دست‌درست هم دهند تا رفتار انسانی با زنان و مادران و خواهران خود داشته باشند، می‌توانیم به آینده امید بیشتری داشته باشیم.

دوشنبه، گلشهر محله مهاجرنشین مشهد، شاهد اجرای هنری بود. حبیبه علیزاده عکاس و مدرس عکس، اولین پرفرمنس جدی خود را در گلشهر اجرا کرد. او از دریچه هنر و با کمک گرفتن از هنر اعتراضی پرفرمنس، بخشی از مشکلات و چالش‌های زنان افغانستانی را به نمایش گذاشت. او نام اولین پرفرمنس خود را «من این همه هستم» گذاشته است تا ضمن ارائه وضعیت موجود زنان افغانستان که در ضمن تحصیل و رشد فردی و اجتماعی، گرفتار سنت‌های قبیله‌ای هستند، به این مسأله بپردازد که این امر، مسأله بسیاری از زنان است. زنان زیادی هنوز مجبورند به ازدواج اجباری تن در دهند، همچنان که گزارش‌های بسیاری از ازدواج اجباری دختران خردسال هنوز هم رواج دارد. زنان زیادی به خاطر سنت‌ها دست از تحصیل برمی‌دارند و یا زیر سایه تهدید، درس می‌خوانند. زنان زیادی برای دستیابی و ماندن در یک شغل، مورد مواخذه جامعه قرار می‌گیرند، جالب این‌که همین مواخذه‌گران کم‌ترین کمک را برای رفع مشکلات اقتصادی زنان انجام نمی‌دهند.

حبیبه، می‌خواهد با هنر و نه با تفنگ، صدای خود و دیگر زنان افغانستان را به گوش همه برساند.

هنر زنانه، از دریچه نگاه یک زن به وضعیت موجود می‌نگرد و تلاش می‌کند مشکلات زندگی زنانه را در متن هنری پیگیری کند. حبیبه در عکس‌ها و اکنون در اجرای پرفرمنس به خوبی ما را با بخشی از مشکلات زنان آشنا می‌کند. او در اولین کار، ذهن ما را به این سمت سوق می‌دهد که باید همه با هم تلاش کنیم که بتوانیم زندگی بهتری بسازیم.

برای به تصویر کشیدن زندگی زنان افغانستان در یک اثر هنری، باید دانست که زیست زنانه و تجربه زنانه ما در این روزگار چگونه است. اما آیا مگر تجربه متفاوتی برای زنان و مردان داریم؟ زنان و مردان تحت تأثیر عوامل جنسیتی متفاوتی رشد می‌کنند و با وجود وجوه مشترک، دارای تجربه متفاوت از زندگی هستند. هنوز در بسیاری از نقاط افغانستان مردان برای داشتن تحصیل و شغل تشویق می‌شوند و زنان تهدید. اکثر زنان در افغانستان دسترسی محدودی به منابع مالی دارند و به طور طبیعی، امکان کمتری برای دستیابی